

ریچارد رورتی و چالش با تیوری معرفت‌شناختی بازنمایی

نویسنده: ابوالفضل فصیحی

چکیده

ریچارد رورتی، فیلسوف معاصر امریکایی، محور فلسفه خود را چالش و ستیز با سنت فلسفی غرب، که به زعم او فلسفه معرفت‌شناسی - محور است، قرار داده است. به باور او نظریه بازنمایی، محور چنین فلسفه‌یی است و رورتی با یک رویکرد پراگماتیستی به رد و طعن این تیوری می‌پردازد. به زعم وی، دکارت اولین کسی بود که در دوران مدرن با مطرح کردن مسئله ذهن / عین، یک فلسفه معرفت‌شناسی - محور را بنیان نهاد؛ پس از او فیلسوفان عمده‌تاً تحت تأثیر وی، مسئله ذهن و عین و متعاقباً تیوری بازنمایی را اساس فلسفه خود قرار داده‌اند. رورتی با تأثیرپذیری از فیلسوفانی چون ویتگنشتاین، هایدگر و دیوی برآنست که مسئله ذهن را به کلی باید از فلسفه کنار گذاشت. رورتی در تقابل با سنت فلسفی غرب، که بر پایه

معرفت‌شناسی بنیان نهاده شده است، از نوع دیگری از فلسفه تحت نام فلسفه پرورش گر سخن می‌گوید. فلسفه‌یی که به زعم وی، اسیر و دربند تیوری بازنمایی نیست.

کلیدواژه: نظریه بازنمایی، دوآلیسم عینی یا ذهنی، بازنمایی گرایی زبانی، پراگماتیسم،

فلسفه نظام‌مند

۱. درآمد

ریچارد رورتی فیلسوف نوپراگماتیست امریکایی، مانند دیگر فیلسوفان پست مدرن، در آثار خود به نقد و رد سنت فلسفی مغرب زمین پرداخته است. به باور رورتی، فلسفه غرب عمدتاً بر محور معرفت‌شناسی، بنیان نهاده شده است؛ این فلسفه مدعی است که می‌تواند به بنیادهای معرفت دست یابد و با کشف این بنیادها در باب ادعاهایی که در دیگر اجزای فرهنگ مطرح می‌شود، داوری نماید. بدین گونه است که فلسفه خود را در قبال دیگر بخش‌های فرهنگ امری «بنیادی» قلمداد می‌نماید.

محور و اساس فلسفه معرفت‌شناسی - محور غربی، «نظریه بازنمایی» است. در مقدمه کتاب «فلسفه و آینده طبیعت»، رورتی فلسفه سنتی غرب را چنین تصویر می‌کند: «تصویری که فلسفه را پیوسته پایبند خود کرده تصویر ذهن است به مثابه‌ی آینده‌ای بزرگ که پر است از بازنمودهای گوناگون - برخی درست و برخی نادرست...» در واقع، هدف اصلی رورتی از نقد سنت فلسفی غرب، تاختن به چنین دریافت و تلقی از فلسفه و جایگزین کردن آن با یک فلسفه سودمندگرا و «بدون آینده» است.

در این نوشتار، ابتدا توضیحات مختصری راجع به نظریه بازنمایی داده و سپس چالش رورتی با این تیوری به بحث و بررسی گرفته می‌شود.

چیستی نظریه بازنمایی

اگر بخواهیم به صورت مختصر به تعریف نظریه بازنمایی پردازیم می‌توان گفت: «ادعای بنیادین نظریه بازنمایی آن است که حقیقت یا عینیت عبارت است از انعکاس دقیق واقعیات و عقلانیت از رهگذر تطبیق با طبیعت یا ذات جهان، انسان و خیر حاصل می‌شود؛ به همین سبب به این دیدگاه، نظریه تطابقی حقیقت نیز می‌گویند.»

هدف اصلی فلسفه در دوره مدرن این بوده است که به کشف و شناسایی بنیادهای معرفت پردازد؛ معرفت نیز «بازنمایی» درست چیزی است که بیرون از ذهن قرار دارد. رورتی در این زمینه می‌گوید: «دغدغه اصلی فلسفه آن بوده است که نقش نظریه‌یی کلی در باب بازنمایی را ایفا کند، نظریه‌یی که قلمرو فرهنگ را به سه حوزه تقسیم می‌کند؛ حوزه‌هایی که واقعیت را به خوبی بازنمایی می‌کنند، حوزه‌هایی که واقعیت را نه چندان خوب بازنمایی می‌کنند، و حوزه‌هایی که اصلاً واقعیت را بازنمایی نمی‌کنند.»

تیوری بازنمایی، با مفهوم «خود» یا «ذهن» و رابطه آن با جهان (عین)، که به انحای مختلف نزد فیلسوفان غربی مطرح بوده است، ارتباط پیدا می‌کند و معنا می‌یابد. در این رابطه، دکارت با ابداع مفهوم ذهن و ثنویت و دوگانه گي ذهن و عین تأثیر فراوانی بر فیلسوفان پس از خود بر جای گذاشت. در واقع چنان‌که رورتی نیز بدان اشاره می‌کند، این دکارت بود که در دوران مدرن برای اولین بار سوپراکتیویسم و دوگانه گي ذهن و عین و اصالت بازنمایی را مطرح کرد و به باور وی، مرتکب «گناه اولیه یی فلسفه مدرن» گردید؛ پس از دکارت مسایل اصلی فلسفه غرب، بر محور رابطه ذهن و عین می‌چرخید و فیلسوفان بزرگی چون لاک، لایب‌نیتس، کانت و هگل محور اصلی فلسفه شان، حل نمودن رابطه میان ذهن و عین و در واقع «مسأله‌ی معرفت» بوده است.

تیوری بازنمایی نه تنها در سنت فلسفه قاره‌یی دارای سلطه و تأثیر بوده است؛ بلکه سنت

فلسفه تحلیلی هم به نوعی تحت تأثیر این تیوری قرار گرفته است. در همین رابطه، رورتی فلسفه تحلیلی را نوعی فلسفه کانتی می‌داند که در آن، بازنمایی مطرح است؛ اما به شکل زبانی و نه ذهنی و او این فلسفه را «آخرین پناهنده بازنمایی گرایی در فلسفه» می‌داند.

۳- چالش رورتی با تیوری بازنمایی

یکی از پایه‌های اصلی فلسفه پراگماتیستی رورتی ستیز با تیوری بازنمایی است. رد و نقد این تیوری بخش زیادی از نوشته‌ها و آثار وی را به خود اختصاص داده است. مخصوصاً در کتاب «فلسفه و آیین طبیعت»، رورتی تمام تلاش خود را صرف رد و ستیز با این تیوری نموده است و رشته بلندی از استدلال‌ها را علیه این نظریه بیان کرده است. در واقع رورتی بر آنست که آینه پنداشتن ذهن یا زبان برای واقعیات بیرونی، شعار پوچ و بیهوده بوده که قرن‌ها سر داده شده است؛ وی در این زمینه می‌گوید: «مخالفان ما می‌گویند نظریه تناظر صدق (حقیقت) آن قدر آشکار و چنان بدیهی است که پرسش درباره آن فقط انحرافی است. ما می‌گوییم که این نظریه اصلاً مفهوم نیست و هیچ اهمیت خاصی ندارد، بیش از آن که یک نظریه باشد، شعاری است که قرن‌ها به طرزی احمقانه سر می‌دادیم. ما پراگماتیست‌ها بر این باور هستیم که بدون هرگونه پیامد زیان‌باری، سردادن آن را می‌توانیم متوقف کنیم».

برخی از مباحثی که رورتی در ضدیت با تیوری بازنمایی مطرح می‌کند، در ادامه مطرح می‌شود.

۳-۱. حذف دو آلیسم ذهن یا عین از فلسفه

تیوری بازنمایی در وهله اول با مفهوم «ذهن» که در سده هفدهم میلادی و به وسیله دکارت ابداع گردید، ارتباط می‌یابد. در واقع فرض بر این بود که ذهن آدمی به مثابه آینه‌یی است که عین یا جهان بیرون در آن بازنمایی می‌شود. وظیفه فلسفه هم این است که به کشف قواعد و بنیادهای این ذهن بپردازد و با کشف این قواعد، بنیانی برای معرفت دست و پا کند؛

فلسفه همچنین باید با شناخت درست ذهن، به زدودن لکه‌ها و نقاط سیاه از آینه ذهن بپردازد تا آینه ذهن بتواند بازنمایی صحیحی از جهان خارج داشته باشد.

رورتی با تأثیرپذیری از فیلسوفانی چون ویتگنشتاین، هایدگر و دیوی بر آن بود که مسأله ذهن را باید به کلی از فلسفه کنار گذاشت. او در این زمینه می‌نویسد:

«ویتگنشتاین، هایدگر و دیوی هر سه در این رأی هم‌داستان بودند که مفهوم «معرفت به مثابه بازنمایی درست» (که از طریق فرآیندهای ذهنی خاص امکان‌پذیر و از طریق نظریه عام بازنمایی فهم‌پذیر می‌شود) را یکسره باید کنار گذاشت. در نظر این هر سه، مفهوم «بنیادهای معرفت» و مفهوم فلسفه به عنوان فعالیتی که بر محور دغدغه‌های دکارتی می‌چرخد و می‌کوشد تا به شکاکیت معرفت‌شناسانه پاسخ دهد، به کلی اعتبار خود را از دست داده است... آن‌ها برداشت مشترک دکارت، لاک و کانت از مفهوم ذهن را کنار نهادند - ذهنی که موضوع خاصی برای مطالعه بود، در یک فضای درونی قرار داشت و شامل عناصر یا فرآیندهایی می‌شد که امکان معرفت را فراهم می‌کردند. این بدان معنا نیست که آن‌ها خود طرح‌هایی بدیل برای فلسفه ذهن یا نظریه معرفت داشتند. آن‌ها امکان رشته‌هایی چون معرفت‌شناسی و متافیزیک را به کل نادیده گرفتند.»

رورتی نیز در ادامه کوشش‌های این فیلسوفان، بر آنست تا مسأله ذهن و عین را از فلسفه حذف نماید. او در کتاب فلسفه و آینه طبیعت در این زمینه می‌نویسد: «هدف این کتاب آن است که بنیاد برخی از اعتقادهای راسخ خواننده را سست کند، از جمله اعتقاد به «ذهن» به عنوان چیزی که در باره آن باید به دیدگاه «فلسفی» مجهز بود... هرچند من به بحث در باره راه حل‌هایی برای مسأله ذهن - بدن خواهم پرداخت، قصدم آن نیست که راه حلی ارائه دهم؛ بلکه می‌خواهم توضیح دهم که چرا به عقیده من اصلاً مسأله‌ای در کار نیست.»

رورتی عقیده دارد که اموری که ما به عنوان امر ذهنی می‌پنداریم و وجود آن‌ها را هم شهودی و بدیهی می‌پنداریم، چیزی جز یک بازی زبانی فلسفی خاص نیست. مسأله ذهن - بدن و ادبیاتی که پیرامون این مسأله در میان فیلسوفان مطرح شده است، چیزی نیست جز توانایی تسلط داشتن بر دسته‌یی از واژه گان فنی خاص - واژه گانی که جز در کتاب‌های

فلسفی به کار نمی آیند و با هیچ یک از مسایل روزمره زنده گی پیوندی ندارند.

بنابر عقیده رورتنی تمایز میان ذهن و بدن یا ذهن و عین و مطرح شدن این بحث در میان فیلسوفان، امری «تاریخی» است و ریشه در تاریخ اندیشه ها دارد؛ به عبارت دیگر در تاریخ اندیشه فلسفی مقتضیات و شرایطی پیش آمده است که باعث گردیده، انگیزه مطرح کردن این موضوع در میان فیلسوفان به وجود آید؛ بنابراین، برای نگاه همه جانبه به مسأله باید انگیزه هایی را جستجو کنیم که به پیدایی آن دامن زده اند و برای این کار به جای بحث های تخصصی فلسفه باید به سراغ تاریخ اندیشه برویم.

نخستین انگیزه فیلسوفان برای توجه به ذهن و ویژه گی های آن، یافتن معیاری برای بی همتایی انسان و تفاوت او با دیگر حیوانات بود که عمدتاً به وسیله افلاطون تیوریزه گردید؛ اما این مسأله و انگیزه های پشت آن در زمان دکارت تغییر یافت و او با مطرح کردن دو جوهر متمایز - «جوهر اندیشنده» و «جوهر ممتد» - توانست بنیادی شسته و رفته برای علم جدید فراهم سازد.

۳-۲. نفی بازنمایی گرای زبانی (دوآلیسم واژه-ابژه)

تیوری بازنمایی تنها مختص به فیلسوفان سده های هفدهم تا نوزدهم نیست؛ دامنه تأثیر این تیوری به گونه ای است که علاوه بر فلسفه اروپای قاره ای بر فلسفه معاصر و تحلیلی هم تأثیر گذاشته است. در حقیقت، به عقیده رورتنی گرفتاری فلسفه از آغاز تا کنون این بوده که در دام «وسوسه بازنمایی» افتاده است. یکی از اندیشمندان در این زمینه می گوید:

«رورتنی فلسفه تحلیلی را نیز در عداد فلسفه های پیشین قرار می دهد و تفاوت آن را نه در روش و اصول، بلکه در سبک و سنت می داند؛ از این رو، فلسفه تحلیلی را نوعی فلسفه کانتی می داند که در آن، بازنمایی و مبنا مطرح است؛ اما به شکل زبانی نه ذهنی. او در جایی می گوید که فلسفه تحلیلی یا گشت زبانی، آخرین پناهنده بازنمایی گرای در فلسفه است و اظهار می کند که اگر پناهنده دیگری یافت نشود، آنگاه می توان گفت

که در زمان ما تحولی عظیم در اندیشه فلسفی رخ داده و آن، بریدن بند ناف بازنمایی‌گرایی است.»

محمد رضا تاجیک در باره دیدگاه رورتی راجع به زبان می‌گوید:

«وی معتقد است بیرون کشیدن یک فلسفه اخلاقی و جهان روا از فلسفه زبان ممکن نیست. نزد رورتی در طبیعت زبان هیچ چیزی نیست که بتواند برای تمام انسان‌ها به مثابه پایه‌یی برای توجیه برتری نظام اندیشگی خاص به کار آید؛ از این منظر رورتی به رد نظریه بازنمایی می‌پردازد... او تصریح می‌کند که مفهوم بازنمایی «واقعیت امر» هیچ‌گونه نقش مفیدی در فلسفه بازی نمی‌کند و نظریه تناظری حقیقت، توضیح مفیدی از فرایند شناخت ارائه نمی‌دهد... یک پراگماتیست باید باور کند که حقیقت درون او و محصول تصورات اوست، و جهانی که جامه‌یی از جنس گزاره (جمله) به تن کرده و از این رو قابلیت صدق و کذب را یافته، برون از او و مستقل از ذهن او نیست؛ زیرا، این گزاره‌ها بخشی از زبان او که مخلوق خود اوست، هستند و صدق و کذب آنان نیز صرفاً باید در پرتو درست بودن استفاده از آنان (با معیاری که خود او تعیین می‌کند) درباره موقعیتی که در صدد توصیفش هستند، فهمیده شود.»

رورتی در باره نسبت میان زبان و جهان معتقد است که تلقی ذات‌گرایانه از رابطه بین زبان و جهان، مستلزم قایل شدن به جهانی با ذات ثابت و دایمی است که می‌توان آن را به گونه‌یی مستقل از زبان و از طریق مواجه شدن با آن شناخت. این تلقی حقیقت را نیز از طریق مطابقت زبان یا ذهن با امر واقع یا جهان دست‌یافتنی می‌داند. ضد ذات‌گرایی رورتی در این عبارات وی آشکار است:

«تصور ماهیت باور از نسبت میان زبان و جهان، او را به این مدعا پس می‌نشانند که جهان، مستقل از زبان، بازشناختنی است. از این است که او تأکید می‌ورزد جهان در اصل از راه نوعی رویارویی غیر زبانی - از طریق برخورد با آن، یا اجازه دادن به آن برای اینکه فوتون‌هایی از شبکه‌ی ما را بازتابانند - برای ما شناخته می‌شود. این رویارویی اولیه، رویارویی با همان خود جهان است - جهانی که ذاتاً هست. آن‌گاه که تلاش می‌کنیم آنچه را از این رویارویی آموخته‌ایم در زبان به دام بیندازیم، از این واقعیت سرخورده می‌شویم که جمله‌های زبان ما فقط چیزها را به چیزهای دیگر ربط می‌دهد.»

از نظر رورتی زبان، واقعیت را بازنمایی نمی‌کند؛ بلکه فقط ابزاری است که ما انسان‌ها به

کمک آن به نیازها و مقاصد خویش تحقق می‌بخشیم. رورتی در این زمینه به شدت از ویتگنشتاین متأثر است و از مفهوم بازی‌های زبانی وی بهره برده است. ویتگنشتاین زبان را ابزار می‌داند نه آینه‌یی برای بازنمایی جهان. رورتی نیز که خود را نومینالیست می‌نامد، «بر این باور است که برای نومینالیست‌هایی مانند وی، زبان یک ابزار است، نه یک میانجی، و مفهوم برای آنان فقط استفاده منظم یک نشانه یا صداست.»

رورتی درباره‌ی خاصیت ابزار گونه‌گی زبان مثالی می‌آورد: «هرگاه جمله‌هایی مانند «گرسنه‌ام» را به زبان رانندیم، چیزی را که پیشتر درونی بوده است بیرونی نمی‌کنیم؛ بلکه فقط به کسانی که اطراف ما هستند کمک می‌کنیم تا عمل آتی ما را پیش‌بینی کنند. این گونه جمله‌ها برای گزارش کردن رویدادهایی به کار نمی‌رود که در نمایش‌خانه‌ی دکارتی که آگاهی فرد باشد، در جریان است. این‌ها فقط ابزارهای هماهنگ ساختن رفتار ما با رفتارهای دیگران است.»

درباره‌ی رابطه‌ی میان زبان و جهان و رابطه‌ی زبان و حقیقت، رورتی می‌گوید: «ما باید بین این ادعا که جهان آن بیرون است و این ادعا که حقیقت آن بیرون است تمایز قایل شویم. . . این گفته که حقیقت آن بیرون نیست صرفاً به معنی این گفته است که آن‌جا که جمله‌یی نباشد حقیقتی هم نیست، که جمله‌ها مؤلفه‌های زبان‌های انسانی‌اند، و زبان‌های انسانی آفریده‌های انسانی‌اند. . . حقیقت نمی‌تواند آن بیرون باشد، چون جمله‌ها نمی‌توانند چنین باشند، نمی‌توانند آن بیرون باشند. جهان آن بیرون است؛ اما توصیفات جهان نه.»

۳-۳. دریافتی پراگماتیستی از معرفت و حقیقت (رفتارگرایی معرفت‌شناسانه)

همان‌طور که در ابتدای بحث ذکر شد، نقطه‌ی محوری اندیشه‌ی رورتی نفی فلسفه‌ی معرفت‌شناسی-محور غربی-چه در شکل تحلیلی آن و چه در شکل قاره‌یی آن- می‌باشد. بنابر اعتقاد رورتی این مسأله که معرفت‌شناسی، محور فلسفه باشد و از این رو فلسفه بنیاد علم را بسازد،

ریشه‌اش به دکارت برمی‌گردد؛ اما او اضافه می‌کند که «تنها پس از کانت بود که مورخان فلسفه توانستند اندیشمندان سده‌های هفدهم و هجدهم را در هیأت کسانی ببینند که در کار پاسخ به این پرسش بودند که «معرفت چگونه ممکن است؟»، و حتی توانستند این پرسش را به باستانی‌ان نیز پیوند دهند.

وی معتقد است که مسایل معرفت‌شناسی و نظریه معرفت که کل سیستم فلسفه غرب را در اختیار خود گرفته است، اختیاری و تصادفی هستند و به راحتی می‌توان آن را از فلسفه حذف کرد. در واقع رورتی معتقد است، مسأله حقیقت آن چنان که سنت فلسفی غرب بدان معتقد است - یعنی تناظر با واقعیت - مسأله‌یی نیست که «یافته» شده باشد؛ به این معنا که هر ذهن اندیشمندی لاجرم با آن رو به رو باشد؛ بلکه این مسأله، «ساخته» شده است و ساخته‌گی است نه طبیعی.

رورتی بر آنست که این عبارت که: آیا باورها بازنمود دقیق واقعیت‌های ذهنی و مادی هستند؟ باید با این سؤال که: اختیار کردن این باورها برای کدامین مقاصد سودمند هستند؟ جایگزین گردد. رورتی خودش این دیدگاهش را «رفتارگرایی معرفت‌شناسانه» می‌داند، که تعبیر دیگری است از همان پراگماتیسم، یعنی پاسخ گفتن به مسایل معرفت‌شناسانه بر اساس رفتارها یا پراکسیس‌های زبانی رایج در یک جامعه.

رورتی پراگماتیسم خود را این‌گونه توصیف می‌کند:

«پراگماتیست‌ها امیدوارند که از این تصویر، که به تعبیر ویتگنشتاین «ما را اسیر می‌کند» - تصویر دکارتی - لاکی از ذهنی که می‌خواهد بیرون از خودش با واقعیت در تماس باشد - بگسلند؛ بنابراین، با برداشتی داروینی از آدمی به عنوان حیوانی آغاز می‌کنند که حداکثر سعی خود را به کار می‌بندد تا با زیست‌بوم همراه شود... ذهن دکارتی چیزی است که مناسبات آن با بقیه جهان، بازنمودی است نه علی؛ بنابراین، برای اینکه فکرمان را از امتیازهای دکارت‌گرایی رها کنیم، در اندیشه کاملاً داروینی شویم، نیاز داریم که از اندیشیدن به واژه‌ها به عنوان بازنمودها بازایستیم، و به آن‌ها به عنوان گره‌هایی در شبکه علی بیندیشیم که موجود زنده را به زیست بوم

آن پیوند می‌دهد.

همان‌طور که از این عبارات رورتنی برمی‌آید، وی هم به مفهوم ذهن دکارتی به عنوان آینه باز نمودگرا و هم به زبان به مثابه آینه جهان می‌تازد و سعی دارد تلقی پراگماتیستی از آن ارائه دهد. رورتنی در ادامه به روشنی این ایده پراگماتیستی خود را بیان می‌کند: «در این پرسش فایده‌بی نیست که آیا باوری باز نمود دقیق واقعیت، چه ذهنی و چه واقعیت مادی، است یا نه. از دیدگاه پراگماتیست‌ها، این نه تنها پرسش بدی است؛ بلکه ریشه‌بی بسیاری از نیروهای فلسفی هدر رفته است.

یکی از اندیشمندان، این تلقی رورتنی از فلسفه و معرفت‌شناسی را «پراگماتیسم حذفی» می‌نامد؛ یعنی، واژه گان، مسایل و اهداف معرفت‌شناسی سنتی بی‌فایده‌اند و باید به جای آن‌ها جایگزین‌های ماتریالیستی بنهیم.

«پراگماتیسم حذفی، غیر ضروری بودن مسایل مربوط به نحوه وجود واقعی اشیاء - اشیاء واقعاً چگونه‌اند - را تأیید می‌کند و بر اهمیت فلسفی و بسیار امور پربار، با صرفه و مفید تأکید می‌نماید. رورتنی بر سودمندی تأکید می‌کند نه بر اکثریت آرا.»

رورتنی معتقد است برای حقیقت داشتن گزاره‌ها نباید به دنبال تطابق آن‌ها با واقعیت بود؛ او به جای تطابق با واقعیت مفاهیمی چون موفقیت، سازگاری با واقعیت و آسوده گی را مطرح می‌کند. تأکید رورتنی بر این مفاهیم باید در چارچوب نظریه انسجامی معرفت مورد توجه قرار گیرد؛ یعنی، باورهای یک فرد باید در مجموع یک کل منسجم را به وجود آورد. «گزاره درست آن است که با سایر تجربه‌ها و اعتقادهای علمی و اخلاقی فرد و نیز آرزوهای وی هماهنگ باشد و با هنجارها و معیارهای معاصر وی تطبیق کند»

نکته دیگری که رورتنی درباره حقیقت به آن اشاره می‌کند این است که از منظر او حقیقت داشتن به معنای «توجیه پذیری» است؛ توجیه پذیری برای جامعه‌بی که ما عضو آن هستیم.

ملاک داورى در مورد غلط و يا درست بودن گزاره ها اين است كه آن گزاره ها تا چه حد موجب همبسته گى ميان ما و جامعه ما مى شود؛ به عبارت ديگر حقيقت داشتن يك گزاره هنگامى مطرح مى شود كه آن گزاره بتواند يك توافق بين الازدهانى هرچه گسترده تر را به وجود آورد.

رورتى در كتاب فلسفه و اميد اجتماعى در اين زمينه مى نويسد: «ما پراگماتيست ها نمى توانيم از اين نظر سر در آوريم كه حقيقت يا صديق را بايد به خاطر خود آن دنبال كرد. نمى توانيم اين را هدف پژوهش بدانيم. هدف پژوهش، رسيدن به توافق در ميان آدميان است درباره اينكه چه بايد كرد، به توافق رسيدن در خصوص هدف هاى كه بايد به آن ها دست يافت و ابزارهاى كه بايد براى رسيدن به آن هدف ها به كار گرفت.»

نكته مهم ديگرى كه در بنانهادن پراگماتيسم معرفتى رورتى جايگاه ويژه يى دارد، تلقى وى از انسان است. رورتى از يك موضع ضد ذات گرايانه و تاريخى به انسان مى نگرد. از نظر او انسان محصول تاريخ و جامعه خویش است و آنچنان كه سارتر مى گفت وجود او بر ماهيتش متقدم است. او در اين عقیده خود ملهم از متفكران تاريخ گراى پساهاگلى است.

تاريخ گراهاى بعد از هگل منكر ماهيت بشر هستند و از نظر آنان همه چيز به شرايط تاريخى و جامعه پذيرى مربوط مى شود. «اين گروه مى گویند سؤال «ماهيت انسان چيست؟» بايد تغيير كند و به جاي آن سؤالاتى مانند «شهروندى در يك جامعه كاملاً دموكراتيك معاصر چيست؟» و «چگونه شهروند چنان جامعه يى مى تواند بيش از يك بازىگر، نقشى كه متن آن از قبل نوشته شده باشد؟»، طرح گردد.»

۳-۴. فلسفه پرورش گر در برابر فلسفه نظام مند

رورتى در برابر فلسفه معرفت شناسى محور غربى، كه از آن تحت عنوان فلسفه نظام مند ياد مى كند، نوع ديگرى از فلسفه را مطرح مى كند و آن را «فلسفه بدون آينه» و «فلسفه

پرورش گر» می‌نامد.

فیلسوفان نظام مند کسانی هستند که در جریان غالب و اصلی فلسفه غرب قرار دارند و از انگاره‌های دکارت، کانت، لاک و دیگر فیلسوفان معرفت‌شناس غربی پیروی می‌کنند. این فیلسوفان هنوز گرفتار انگاره آینه طبیعت و به دنبال کشف ذات‌ها هستند. این فلاسفه دغدغه‌شان رسیدن به کنه و بود اشیا و امور است و به همین سبب به پاک کردن زنگارها و لکه‌های ذهن می‌پردازند تا این ذهن هرچه بهتر بتواند واقعیات را بازنمایی کند؛ اما فیلسوفان دیگری نیز در غرب وجود داشته‌اند که مانند فیلسوفان نظام مند، سستی را شکل نداده‌اند و بنا به گفته رورتی در «حاشیه تاریخ فلسفه مدرن» خزیده‌اند.

رورتی کسانی چون گوته، کیرکگارد، سانتیانا، ویلیام جیمز، دیوی، ویتگنشتاین متأخر و هایدگر متأخر را در این زمره محسوب می‌کند. اینان کسانی هستند که به معرفت‌شناسی و انگاره آینه و طبیعت بدگمان هستند و اعتقادی به آن ندارند. رورتی درباره این فیلسوفان می‌نویسد:

«این نویسندگان اندیشه زیر را زنده نگه داشته‌اند: حتی اگر زمانی درباره تمام نادانسته‌های خود به باورهای صادق موجه دست یابیم؛ هم‌چنان ممکن است چیزی بیش از هم‌خوانی با هنجارهای زمانه در چنته نداشته باشیم. ایشان این حس تاریخ‌باورانه‌یی زیر را نیز زنده نگه داشته‌اند: «خرافه این قرن آن بود که تصور می‌کرد سرانجام عقل به پیروزی رسیده است و نیز این حس نسبی گرایانه را که آخرین واژگان، که از واپسین دست‌آوردهای علمی به عاریت گرفته شده است، چه بسا بازنمایی ممتازی از ذات‌ها نباشد؛ بلکه صرفاً واژگانی باشد در میان واژگان‌های بالقوه بی‌نهایت که می‌توان جهان را در قالب آن‌ها توصیف کرد.»

نتیجه

آنچه در این نوشته کوتاه بدان پرداخته شد، گزارشی بود از تلاش‌های ریچارد رورتی برای ستیز با سنت فلسفی غرب از افلاطون تا دکارت و از دکارت تا راسل و هوسرل؛ یعنی آن

فلسفه‌یی که بر محور و اساس معرفت و شناخت بنا نهاده شده است. فلسفه‌یی که ذهن و یا زبان را چونان آینه‌یی می‌پندارد که وظیفه‌اش باز نمودن دقیق جهان و طبیعت امور است. در چنین درکی از فلسفه، وظیفه فیلسوف هم این است که این آینه را هرچه بیشتر صیقل دهد تا بتواند بازنمایی هرچه صحیح‌تری از ذوات امور داشته باشد.

رورتی در تقابل با این نوع فلسفه، مقوله‌ها و مفاهیمی را مطرح می‌کند که مجموعاً تحت عنوان «نوپراگماتیسم» در میان فلاسفه مشهور می‌شود. طبیعت‌گرایی (داروینسم)، سودمند‌گرایی، ضد‌بنیان‌گرایی، ضد‌ماهیت (ذات) گرایی، بازی‌های زبانی و ... مؤلفه‌های اصلی اندیشه ریچارد رورتی هستند که در تقابل و ضدیت با فلسفه معرفت‌شناسی - محور بیان شده‌اند.

به عقیده رورتی فلسفه باید خود را از وسوسه بازنمایی و انگاره آینه و طبیعت رها کند و به جای بنیان‌سازی برای فرهنگ و بازنمایی واقعیت به پرورش‌گری و درمان‌گری بپردازد. فیلسوف مورد نظر رورتی، فیلسوف شاه افلاطونی نیست که از مثل آگاه باشد؛ بلکه «رندی» (ironist) است که در جهت کاهش بی‌رحمی و رنج در میان جامعه خاص تلاش می‌کند.

منابع

- ۱- اصغری، محمد. (۱۳۸۸). «تحلیلی انتقادی بر تفسیر ریچارد رورتی از رابطه میان خود و جهان»، مجله نامه حکمت، سال هفتم، شماره دوم، ص ۱۵۶.
- ۲- اکرمی، موسی، محسن محمودی و ریچارد رورتی. (۱۳۸۸). «از نوع‌عمل‌گرایی ضد مابعدالطبیعی تا طرد فلسفه»، مجله متافزیک (دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان)، شماره ۳ و ۴، پاییز و زمستان ۱۳۸۸، ص ۴۷.

- ۳- باقری، خسرو و منصور خوشخویی. (۱۳۸۱). «انسان از دیدگاه پراگماتیسم جدید» (ریچارد رورتی). فصلنامه علوم انسانی دانشگاه الزهراء، سال دوازدهم شماره ۴۲، تابستان ۱۳۸۱، ص ۲۲، ۲۳.
- ۴- باقری، خسرو. (۱۳۸۶). «بریدن بند ناف بازنمایی گرایي». کتاب ماه فلسفه، شماره ۶، اسفند، ص ۱۸، ۱۸، ۱۸.
- ۵- پال موزر. (۱۳۸۲). «واقع گرایی، عینیت و شک گرایی». ترجمه مرتضی فتحی زاده، مجله ذهن، شماره ۱۴، تابستان ۱۳۸۲، ص ۱۹، ۱۹.
- ۶- تاجیک، محمدرضا. (۱۳۸۹). «مطلق خاص در اندیشه رورتی»، دوفصلنامه علمی-پژوهشی پژوهش سیاست نظری، شماره هفتم، زمستان ۱۳۸۸ و بهار ۱۳۸۹، ص ۶۲.
- ۷- تقوی سید محمد علی. (۱۳۸۶). «رورتی و نفی نظریه معرفتی بازنمایی»، فصلنامه رهیافت های سیاسی و بین المللی، شماره ۱۱، صص ۱۴.
- ۸- تقوی، سید محمد علی و ریچارد، رورتی. (۱۳۸۷). «عقلانیت مبتنی بر همبستگی»، پژوهشنامه علوم سیاسی، سال چهارم، شماره اول، زمستان ۱۳۸۷، ص ۸۹، ۹۰.
- ۹- تقوی، سید محمد علی. (۱۳۸۸). «فیلسوف ضد فلسفه» (بررسی و نقد آراء ریچارد رورتی در باره فلسفه)، نامه فلسفی، شماره ۱، ۱۳۸۸، ص ۳۹، ۴۰.
- ۱۰- ریچارد، رورتی. (۱۳۸۴). فلسفه و امید اجتماعی. ترجمه عبدالحسین آذرنگ و نگار نادری. تهران: نشر نی، ص ۲۰، ۱۰۸-۱۰۹، ۲۸-۲۹، ۲۶، ۲۷، ۲۹، ۳۰.
- ۱۱- ریچارد، رورتی. (۱۳۹۰). فلسفه و آینده طبیعت. ترجمه مرتضی نوری. تهران: نشر مرکز، صص ۴۴، ۴۶-۴۷، ۴۶-۴۷، ۴۸، ۶۶، ۱۰، ۲۰۱، ۱۴، ۴۸۸، ۴۹۱، ۴۹۱.